



فقیه به عنوان عالم دینی و کسی که باید امور دینی را از غیر دینی جدا سازد. در حوزه مسائل فرهنگی امروزه با دو نوع تغییر و تحول روبروست:

۱- تغییراتی که دین‌داران پدید می‌آورند

دینداران به دلیل وجود فرهنگهای محلی (خرده فرهنگهای موجود در هر منطقه) گرایش به نوآوری و تعامل با دیگر فرهنگها در آداب دینی، روشهای عبادی، عزاداری و دیگر مراسم، به تدریج رفتارهایی را در پیش می‌گیرند که گاه به عنوان سنتهای دینی در جامعه رواج می‌یابد. نقش فقیه در این زمینه بسیار تعیین کننده است و مواجهه با این تغییرات، کار ظریفی را می‌طلبد. در هر صورت مسامحه غفلت آمیز در برابر تغییرات بستری برای انواع بدعتها را فراهم می‌آورد.

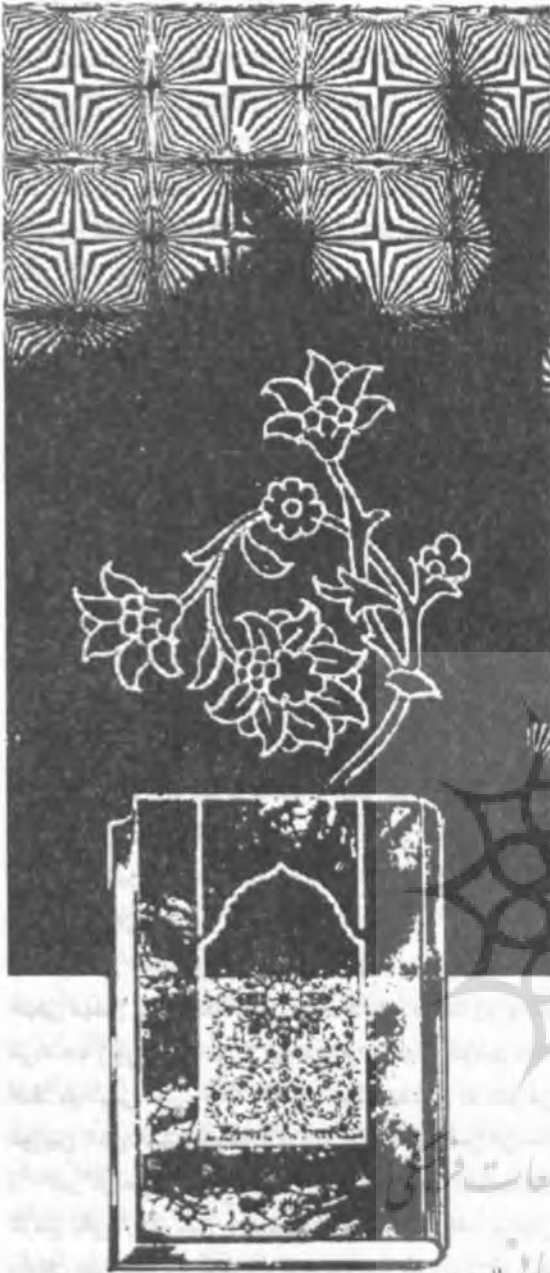
به عنوان مثال، مردم شناسان گویند تخیل گردانیهایی که امروزه در شهرهای مرکزی ایران هنگام عزاداری برای امام حسین (ع) رواج دارد و یا مراسم تابوت گردانی که هنوز در شهرهایی چون اراک پابرجاست، از رسم سیاوشان (که حالت اسطوره‌ای دارد) باقی مانده است و با حفظ شکل، اسم آن عوض شده است.

آزادگان که در اسارت بعتیها بودند، هنگام آزادی وقتی آنها را به زیارت امام حسین (ع) بردند، حالت عرفانی خاص داشتند و به صورت سینه خیز به سوی ضریح آن حضرت شتافتند. همین کار سنت شده بود، و ممکن بود به صورت بدعت درآید. و هر کس در زیارت سیدالشهدا (ع) این کار را انجام ندهد به کج دینی متهم گردد.

گاه برخی از سنتهای بدست گروهی از متولیان دین که سطح دانش آنها پایین تر است رخ می‌دهد. آنان بر اثر عوام زندگی از عواطف و احساسات توده‌های کم اطلاع استفاده می‌کنند و سنتها و آدابی را ایجاد می‌کنند که سندیت ندارد و گاه خطرناک است. به عنوان نمونه در شب اعیانی آقایی به مردم می‌گفت سر را به سجده بگذارید و ۱۰۰ بار بگویید: «من سگ کوی تویم یا علی».

پیداست که اظهار عاطفه دینی خوب است لیکن به عنوان ادب دینی این کار بایسته نیست.

جشنهای تکلیف که هم اکنون مرسوم شده است و مبتکر آن سیدبن طاووس بوده است در جامعه ما حالت خاص یافته، چیزهایی بر آن افزوده‌اند و گاه به جای جشن تولد جانشین



نقش فقها در

شده است و بیم آن می‌رود که همراه با افزوده‌های عجیب و غریب آن به عنوان یک سنت دینی انگاشته شود.

سلامی که پس از مراسم عزاداری و یا ختم جلسات به امام حسین (ع)، امام رضا (ع) و امام زمان (ع) مرسوم است سندیت ندارد و برخی ممکن است آن را نوعی ادب دینی بدانند.

عزاداریها در بعضی از کشورها شکل خاص دارد، مثلا

◆ گاه برخی از سنتها بدست گروهی از متولیان دین که سطح دانش آنها پایین تر است رخ می دهد. آنان بر اثر عوام زدگی از عواطف و احساسات توده های کم اطلاع استفاده می کنند و سنتها و آدابی را ایجاد می کنند که سفیدت ندارد و گاه خطرناک است. به عنوان نمونه در شب احیایی آقایی به مردم می گفت سر را به سجده بگذارید و ۱۰۰ بار بگویید: «من سگ کوی تویم یا علی».

او باید نسبت به کارهایی که مستند دینی ندارند انتقاد داشته باشد. لیکن همیشه جانب انگاره دین را رعایت کند و تا زمانی که سنتی بدعت نشده است، روش اصلاح را در پیش گیرد و به عنوان مثال در این رفتارها با مردم همراه نگردد. زیرا مردم اگر ببینند فقیهی در مجلس سه تار حضور دارد. کل موسیقی را حلال می شمارند. و به عمل و حرکت فقیه در هر موردی استناد می کنند. همچنین فقیه نباید عوام زده شود به گونه ای که مردم از رفتار او تأییدی بر آنچه جزء دین نیست بگیرند. زیرا چه بسا در آینده افراد با سواد شوند، آگاهیهای آنها گسترش یابد و نتوانند آن عوام زدگی را بپذیرند و در نتیجه دریاورهای دینی دچار سستی یا انحراف گردند.

در هر حال برخی از شکلهای دینداری ساخته مردم است و بسی خطاست که شکل شناخته شده ای از آداب این چنین برای انسانها در همه سطوح تعمیم داده شود. بجاست رفتار هیئت های مذهبی با مجامع دانشگاهی یکسان نباشد و همه مقرر به یک نوع عزاداری نباشد. شرایط احساسی که ویژه زمان خاص است برای همه زمانها و همه مردم مناسب نمی نماید زیرا هر سطحی از زندگی اجتماعی آداب ویژه خود را دارد و تعمیم آن برای دیگران خطرناک به نظر می رسد.

۴- تغییرات ناشی از وضع تاریخی و جغرافیایی

برخی از تغییرات در آدابها و رفتارها ناشی از تجدد و عصر روشنگری است. اختراعات، ابداع اندیشه های علمی و فلسفی بر رفتارها تأثیر گذاشت. نظریه فلسفه پوزیتیویسم آگوست کنت به ایجاد چند رشته علمی و مطالعات جامعه شناسی انجامید که پرسشهایی را برانگیخت. کتاب علمی نیوتن تحولی در دنیا پدید آورد و در شیوه زندگی ها تأثیر گذارد.

در گذشته چالش بین ما و غرب، چالش بین دو دین یعنی اسلام و مسیحیت بود. امروز چالش ما با غرب چالش با تجدد است و مقابله بین فرهنگ دینی و غیر دینی. ابزارهایی چون شطرنج، موسیقی کاربردهای دیگری یافته اند. مقوله پول، تبدیل مسکوکات به پول سؤالهایی را ایجاد کرده است.

در اینجا است که گفته می شود فقیه طراح زندگی عرفی مردم نیست. مردم خود شکلهایی را برای زیستن انتخاب می کنند. آنها برای این که از دنیای متمدن عقب نمانند باید الگویی را

در هند، از روی آتش می پرند. زنجیرهایشان تیغ دارد. در تعامل فرهنگی، با این کشورها ممکن این سنتها به کشور دیگر سرایت کند و به تدریج ادب دینی به حساب آید.

مردمان در ارتباطهای معنوی مایلند یک حرکت فیزیکی انجام دهند. به عنوان نمونه بسیاری از مردم در زیارت امامان (ع) مقیدند خود را به ضریح نزدیک سازند و آن را لمس کنند و اگر این کار را انجام ندهند، می پندارند زیارت نکرده اند. همین رفتار ممکن است رنگ دینی به خود بگیرد و به نوعی بدعت در دین بینجامد.

ضروری ترین و پیچیده ترین کار فقیه نوع مواجهه ای است که با این گونه امور دارد. زیرا این رفتار به اندازه ای در ذهن عموم مردم رسوخ کرده که آنها را به عنوان مجموعه دینی می شناسند و فاصله گرفتن از آنها ممکن است انگاره دین و شاخصه هایی که جامعه دینی را می نمایاند، در هم شکند. به عنوان مثال اگر فقیهی اعلام کند، قمه نزنید، مردم آن را به منزله انکار عزاداری برای امام حسین (ع) می انگارند. می گویند وقتی صفویها بسیاری از مردمان را شیعه کردند، شهر اصفهان مقاومت زیادی از خود نشان می داد زیرا معاویه را یک قدیس می دانستند و به خاطر همین ذهنیت تاریخی ریشه دار در برابر صفویها مقاومت می کردند. و یا در ماجرای ساخت دوباره کعبه به حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) استناد می شود که آن را عائشه نقل کرده است که پیامبر فرموده

تحولات فرهنگی

است: «اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند، خانه کعبه را خراب می کردم (و بر اساس طرح اولیه آن را می ساختم)». در این حدیث مشاهده می شود که پیامبر به خاطر مصالحی از جمله نگرانی از اینکه مبادا مردم فکر کنند دین از بین می رود، این کار را انجام نمی دهد.

بنابراین کار فقیه در این نوع رفتارهای مردم دشوار است.

◆ برخی از شکلهای دینداری ساخته مردم است و بسی خطاست که شکل شناخته شده‌ای از آداب این چنین برای انسانها در همه سطوح تعمیم داده شود. بجاست رفتار هیئت‌های مذهبی با مجامع دانشگاهی یکسان نباشد و همه ملزم به یک نوع عزاداری نباشد. شرایط احساسی که ویژه زمان خاص است برای همه زمانها و همه مردم مناسب نمی‌نماید زیرا هر سطحی از زندگی اجتماعی آداب ویژه خود را دارد و تعمیم آن برای دیگران خطرناک به نظر می‌رسد.



برگزینند که با روزگار هم‌تراز باشد. کار فقیه این است که هر طرحی که مردم برای زندگی در پیش می‌گیرند، با معیارهای دین بسنجد و از مردم بخواهد رفتارهای معینی را داشته باشند تا دیندارانه زندگی کنند. فقیه گرچه می‌تواند در نگرش کلان نسبت به چگونگی زندگی مردم دست به ابتکار بزند لیکن این کار لازم نیست. نقش فقیه محدودکننده یا اصلاح کننده است و در تحولات باید از منظر نظارتی برخوردار کند. به عنوان مثال در مقوله تنظیم جمعیت کار فقیه این نیست که به مردم الگوی زندگی دهد و تعداد فرزندان را برایشان مشخص سازد. تنظیم جمعیت به خود مردم برمی‌گردد که خود را با شرایط دنیا و امکانات سازگار کنند. فقیه باید چاره‌اندیشی کند که این تنظیم خانواده با آموزه‌های دینی ناسازگار نشود.

البته گاهی طرح کلی زندگی و رویکرد جامعه دینی به سعتی است که کل انگاره دینی ممکن است آسیب ببیند. در این جا فقیه باید با تحولات مقابله کند. در زمان رضاخان که می‌خواست ایران را متجدد کند، یکی از طرحها (پیش از کشف حجاب) اتحاد لباس بود پیداست که کت و شلوار به تن کردن اشکالی ندارد و عالمان دینی هم می‌توانند اینگونه لباس بپوشند. ولی مشاهده می‌شود که بزرگان دین با این طرح رضاخان به مقابله برخاستند. زیرا احساس کردند این تحول مقدمه حذف شاخصهای دینی از جامعه است و باین بهانه می‌خواهند ارزشهای دینی را کم‌رنگ کنند. مقابله کسانی مانند سیدرضانجانی، حاج نورالله اصفهانی و عالمان دیگر دینی با طرح رضاخان از نوع مقابله یک روستایی در مخالفت با بهداشتی کردن حمام‌ها نبود. آنها برای حفظ انگاره دینی با این طرح برخورد کردند.

بنابراین اگر ما نگاه تکثرگرایانه دوره مدرنیته را قبول نداریم و نمی‌پذیریم که دین تنها یکی از اجزاء زندگی فردی انسان است و حداکثر در حوزه‌های اخلاقی می‌تواند حضور داشته باشد. اگر قبول داریم که جامعه باید در انگاره دینی خودش زیست کند و ما رسالت داریم جامعه را مصون داریم و در دفاع از دینداری جامعه تلاش کنیم و اگر برای دین حوزه وسیعی قائلیم، باید با شکلهایی از تحول در زندگی که ممکن است انگاره دین را فرو بشکند، مقابله کنیم.

فقیهان و تحولات، ضرورتها و موانع

ما از فقه برداشت محدودی داریم و آن را به عنوان دانش احکام دینی می‌شناسیم. در حالی که فقیهان به لحاظ جایگاه علمی و رسالت دینی جایگاه بالاتری دارند. وظایفشان بیشتر است.

مجموعه‌ای به نام دین است که فقیهان از آن استنباطهایی می‌کنند. این مجموعه استنباطها که حاصل کار فقیه است، علم فقه را تشکیل می‌دهد.

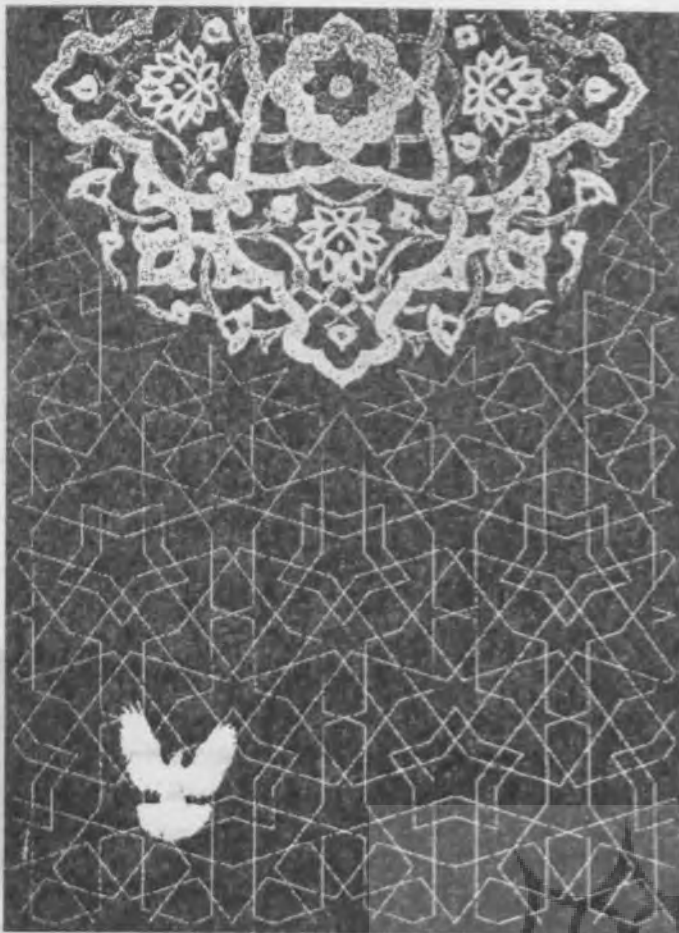
وقتی فقیه گفته می‌شود، مراد عالمی است که قدرت تبیین مباحث دینی (به طور عام) و تفکیک امور دینی از غیر دینی را در جامعه دینی و تعیین نسبت امور با یکدیگر از حیث احکام خمس، و نیز مرتبه حکم (چه در حوزه نظر و چه عمل) دارد. آنچه را ما به نام دین می‌شناسیم، مجموعه‌ای است از مباحث کلامی، رفتاری یا احکام فرعی، شامل اخلاق و فقه (نماز، روزه، ...)

فقیه کسی است که همه این مباحث را تبیین می‌کند به لحاظ این که بگوید چه چیزی از دین است. این که عصمت از شئون امام است، استدلال کلامی است. ولیکن اینکه امام در اعتقاد شیعه باید معصوم باشد بیان فقیه است. به همین دلیل از فقیه سئوال می‌شود آیا امام علم دارد یا نه؟ و مردم بین حوزه نظر و اجرائیات تفکیک قائل نمی‌شوند.

در جامعه دینی متدینان رفتارهایی دارند، برخی از آنها آدابی است که انسانها به لحاظ فرهنگی دارند و یا در تحولات تاریخی به آن پرداخته‌اند. فقیه این امور را از دین تفکیک می‌کند و مرز بین راست دینی و غیر آن را روشن می‌سازد.

نسبت احکام با هم، چه واجب، مستحب... را فقیه مشخص می‌کند. خیلی از کارهایی که ما احتراز می‌کنیم مکروهند، ولی در مقام نهی از منکر باید به آنها به عنوان حرام برخورد نکنیم. چون عمل نهی از منکر دچار مشکل می‌شود.

احکام واجب مراتبی دارند، دارای شدت و ضعف‌اند. گاهی واجب مهم فدای اهم می‌شود. این راهم باید فقیه تعیین کند. البته چون تحقق دیانت در رفتار خارجی گروه مومنان بروز می‌کند، پس بیشترین تبلور کار فقیه احکام شرعی است. از این رو امروزه بالاترین رسالت فقها بیان احکام دانسته



می‌شود. و رساله‌های علمی به طور عمده پر از احکام فرعی است. و این به خاطر اهمیتی است که رفتار بیرونی مومن دارد که مبتنی بر یک سری ارزشها، باورها و اصولی است. و بر این اساس شناخته می‌شود و می‌توان گفت فردی رفتار یک مومن را دارد یا ندارد.

همچنین فقیه در مقام بیان آنچه استنباط می‌کند ثقه است. محققان غربی در مطالعه فقه و اجزاء دین به مباحثی که عرض شد رسیده‌اند. لیکن فرق بین فقیه و غیر آن در مقام پذیرش سخن، ثقه بودن فقیه است احراز ثقه بودن از طریق عدالت است. گرچه ثقه بودن حالت خاص از عدالت است.

با این بیان مفسری که می‌تواند قرآن را بیان کند، فقیه تلقی می‌شود. متکلم که آموزه‌های اصلی دین را می‌شناساند و می‌گوید اعتقاد شیعه این است، کسی که قدرت تبیین احکام دینی را دارد، فقیه است.

مجموعه کسانی که متولی ارائه دین و دفاع از آن، مناصب اختصاصی دینی و یا عرفاً دینی هستند مانند «قضا» که به لحاظ ادله فقهی بر عهده کسی است که در علوم دینی مجتهد شود و یا نزدیک به آن و می‌تواند آراء فقها را کنار هم بچیند. اما منصب امام جماعت عرفاً بر عهده متولیان دین گذاشته شده ولی شروط امام جماعت، عالم دین بودن نیست. و این انگاره این جوری شکل گرفته است.

کسانی که مبلغ دین اند، مسائل فقها را می‌گویند، نظام تبلیغ و دعوت را بر عهده دارند. همه اینها یک طیف گسترده را تشکیل می‌دهند که امروزه با مسامحه روحانیون گفته می‌شود. تعبیر روحانی گرفته برداری از مسیحیت است. اصطلاح قدیم تر، لفظ علماست. مبلغان مسیحی که به دنیای اسلام آمدند، به تدریج واژه پدر روحانی رایج یافته و پیشوند آن حذف شده است و کلمه روحانی مانده است. و گونه فقها بسیاری از وقتها به امور جسمانی مردم کار داشته‌اند.

مجموعه روحانیون یک پایگاه مرجع دارند که فقها هستند، مراد از «فقها» کسانی است که روحانیت به اتکای آنها می‌توانند آموزه‌های دینی را بیان کنند و از آنها دفاع کنند. مراد «مرجع» به معنای دقیق کلمه یعنی صاحب اتوریته و یا مرجعیت است. یعنی همان قدرت علمی را دارد و حرفش ملاک است. این مرجعیت با مفهوم مرجع تقلید متفاوت است. روحانیت که متولی دفاع و اراده دین اند کسانی هستند که پایگاه مرجع برای بقیه اند، یعنی یک نوع اتوروتی و یک اقتدار علمی و معنوی دارند، مبنای این ادله اجتهاد و تقلید نیست بلکه خود آن علمیت آنهاست. اینها به دلیل توانمندی علمی این موقعیت را پیدا کرده‌اند. خود این به این معنا می‌خواند تجزی بردار باشد یعنی کسانی که عنوان مرجع تقلید را دارند. و مجموعه عالمان دین تشخیص داده‌اند که اینها می‌توانند بفهمند حکم خدا در

امور فرعی چیست. اینها فقیه اند، متکلمان بزرگی که آموزه‌های اصلی دین را می‌شناسند مفسران (علامه طباطبائی) شرف‌الدین یک فقیه است (به این معنا) هر کس که به او به عنوان بیان‌کننده مجموعه دین مراجعه می‌شود فقیه گویند.

بر اساس این معنا محصول کار فقیه (که در رابطه با مرجعش انجام می‌دهد) فقه می‌شود. پس فقه مجموعه محصول‌هایی است که فقها در یک عملیات معینی (که ساز و کارهایش را خود دین تعیین کرده) به آن دست یافته‌اند. طبعاً این مجموعه محصول، سیال، روبه‌تزايد، تغییرپذیر و بعضاً ناهمگون است.

فقیه چگونه عمل فقه را انجام می‌دهد؟

فقیه یک مجموعه مرجع دارد یعنی داده‌ها و اطلاعات دینی که عبارت است از قرآن و حدیث، فقیه به این دو مراجعه می‌کند ظنوناً را کنار هم می‌چیند و آرایش را عرضه می‌کند (چه در کلام، چه در فقه، و چه اخلاق). مجلسی گلایه‌ای دارد و از علمای سلف که اینها در روایات اخلاقی مقداری سهل گرفته‌اند. چون اخلاقیات اجبار ندارد. هر چه انسان بیشتر عمل کند، بهتر است، لذا در مستندات آن کار جدی نشده و بخصوص به قاعده تسامح در ادله سنن در این جا بیشتر دامن زده شده است. در حوزه اخلاق تفکیک‌های لازم از آنچه از معصومین رسیده و آنچه از جاهای دیگر وارد شده انجام نگرفته است. از قدیمی‌ترین کتاب که «تنبیه‌الخاطر»

◆ فقیه طراح زندگی عرفی مردم نیست. مردم خود

شکلهایی را برای زیستن انتخاب می‌کنند. آنها

برای این که از دنیای متمدن عقب نمانند باید الگویی

را برگزینند که با روزگار همطراز باشد. کار فقیه این

است که هر طرحی که مردم برای زندگی در پیش

می‌گیرند، با معیارهای دین بسنجد و از مردم

بخواهد رفتارهای معینی را داشته باشند تا

دیندارانه زندگی کنند.

(ورام بن ابی‌فراس) است تا کتابهای دیگر این مشکل هست، اما در حوزه کلام و فقه یعنی احکام فرمی به‌طور جدی آن مجموعه مرجع را حفظ کرده‌اند و نگه داشته‌اند.

فقیه با مراجعه به مرجع استنباطی می‌کند و بیانی دارد که می‌تواند متفاوت، متغیر و یا ناهمگون باشد. گاهی ما دو فقیه بزرگ را به لحاظ بیانی که از یک حکم می‌کنند با هم مقایسه می‌کنیم، یکی را نفی و دیگری را اثبات یا ترجیح می‌دهیم به دلیل این که در فلان موضوع چنین حکم داده است. این کار بسیار غلط است. دلیل ترجیح یا افزایش توکل او در مجموعه مرجع است یا قدرت استنباط بیشتر یا ضعف دیگری است در استدلال یا خطا در مقدمات. وگرنه اگر دو فقیه با سازوکارهای مقبول و معیار به منبع بنگرند و دو استنباط متفاوت ارائه دهند هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارند.

در عرصه‌های مسائل اجتماعی دیگر ملاحظه شود. لیه انتقاد به سراغ کسانی می‌رود که نظری رایج ما می‌پسندیم نداده‌اند در حالی که در مسائل عبادی ما به راحتی از آن می‌گذریم. حال که مجموعه کار فقیه قرآن و حدیث است. راجع به کار فقیه چند نکته شایان ذکر است:

۱- بیشترین سهم را در شکل‌دهی آراء فقیه حدیث دارد. این مجموعه حدیث در یک روند پرفراز و فرود تاریخی فقهای سلف، به دست یک فقیه جدید رسیده است. وقتی ما می‌خواهیم بدانیم فقها درباره یک موضوع چه گفته‌اند، معمولاً تلقی این است که ما کتب اربعه حدیثی داریم که در قرن ۴ و اوایل قرن ۵ نوشته شده. به آنها مراجعه می‌کنیم و از آن به بعد آراء فقها را می‌بینیم. این سه نفر که این متون را گرد آورده‌اند، نه تنها فقیه بوده‌اند، بلکه این متون را با نگاه فقیهانه گرد آورده‌اند. شیخ صدوق تصریح می‌کند که در مقام فقیه من لایحضره الفقیه را نوشته و به عین عبارات آن فتوا داده است. یعنی اگر روزی بخواهید آراء فقها را درباره یک موضوع بدانید، نظر شیخ صدوق که در قالب حدیث عرضه می‌شود یک نظر فقهی است.

چون گفته من فتوا می‌دهم.

و یا در مورد کافی، کلینی که به تعبیر بزرگان رجال «شیخ الطائفه پری - عالم بزرگ شیعه در ری» بوده است یعنی مرجع افراد بوده است و از او درخواست شده مجموعه‌ای گرد آورد که آثار صحیح را در بر داشته باشد وی نیز کافی را تدوین کرده و خودش مدعی است آنچه را من گرد آوردم، امیدوارم نزدیک باشد به آنچه سائل درخواست کرده است. پس مجموعه حدیث گزینش شده فقهاست. به همین دلیل متونی پیش از کلینی بوده و او آنها را نیاورده است و ما اگر امروزه به آنها دست یابیم به عنوان مجموعه مرجع باید بررسی کنیم، یعنی نمی‌توانیم به صرف گردآوری کلینی بقیه را باطل بدانیم.

تاثیر این حرف در نکته بعدی است.

۲- مجموعه مرجعی که فقیهان در هر زمان در اختیار دارند، مجموعه‌ای است ناقص، و به همین دلیل فقیه نمی‌تواند ادعا کند که به حاق واقع می‌رسد. این به حاق واقع نرسیدن چند دلیل دارد. این که راوی فلان چیز را شنید شاید موقع نقل خطا کرد. کلمه‌ای را انداخت یا جا جا کرد این یک بحث است. اما اینکه گوئیم مجموعه می‌تواند ناقص باشد بحث دیگری است چون صدوق موضع معین رجالی و حدیثی داشته و در حدیث سخت گیر بوده است. خیلی از احادیث را حذف کرده و نپذیرفته است.

در حالی که در حدیث ثقلین پیامبر اکرم حدیث ثقلین را نقل کرد که تواتر لفظی و معنوی و حداقل اجمالی دارد. غالباً علما گویند قرآن و احادیث ائمه، در حالی که در حدیث ثقلین قرآن و عترت مراد است. یعنی کتاب ناطق در برابر کتاب صامت. این که تأکید می‌شود این مجموعه ناقص است به همین خاطر است. آنچه بدست ما رسیده آثاری از عترت است. حدیث تنها راهی است که ما امروزه برای پیوند با عترت داریم. چون در دوره طولانی عرضه شده و بسیاری از پرسشها را پاسخ گفته است و بخش عمده‌ای از آموزه‌های دینی را تشکیل می‌دهد و ما را کمتر با مشکل مواجه می‌سازد.

آنچه ما مکلف بوده‌ایم، قرآن و عترت بوده. در زمان غیبت ما بخشی از عترت را در اختیار نداریم. حدیث آثار عترت است. و این مجموعه، مجموعه‌ای است ناقص. سایر روشهای استنباط ما را به این مجموعه می‌رساند مثل اجماع، شهرت، سیره متدینین، سیره عقلا و... وگرنه مرجع اصلی که اعتبار دارد قرآن و حدیث است.

و در بحث شهرت فقهی اختلاف است. در هر حال برای فقیه مراجعه به فهم فقهای سلف از دو جهت مهم است.

۱- ممکن است او در مجموعه مرجع سندی داشته که از بین رفته. پس نکته‌ای که بیان کرده قابل توجه است.

۲- فهم فقیه سلف نیز مهم است.





از نظر قدرت استدلال دو کتاب فقهی و اصولی شیخ انصاری به لحاظ ابتکارها و گشایش بحثهای جدید از استثناهاست. می‌گویند شیخ انصاری زمانی درس را تعطیل کرد. همه تعجب کردند (در آن دوره اولین دوره مرجعیت طلایی علی‌الاطلاق شیعه بود) از میرزای شیرازی که یکی از ۴ نفری بود که شیخ به آنها مباحثات می‌کرد خواهش کردند از شیخ بپرسد چرا تعطیل کرده و ما چه کار کنیم. ایشان سوال کرد. شیخ گفت، یکی از شاگردان درس نوشته‌های مرا پهلوی یکی از علما در یکی از شهرها برده و ایشان انتقادهایی بر من کرده و فرستاده، من می‌بینم که ایشان حرف مرا نفهمیده و انتقاد کرده است. برای خودم این شبهه ایجاد شده که من که در رسائل و مکاسب آراء علما را می‌آورم و نقد می‌کنم، یا خود می‌گویم، نکند که من هم حرف اینها را نمی‌فهمم و دارم اشتباهی نقل می‌کنم. و این غیبت می‌شود. آنها که نیستند از خود دفاع کنند. میرزا گوید: این قابل تطبیق نیست چون شما این نقدها را در محضر عده زیادی قریب الاجتهاد یا مجتهد نقل می‌کنید. آنها که معما نگفته اند اینکه حرف آنها را همه نتوانند بفهمند. بعید است. و این چنین شبهه را برطرف می‌کند و شیخ بحث را شروع می‌کند.

پس فهم فقها برای یک فقیه (از مجموعه مرجع) برای یک فقیه مهم است. اگر ما به سمتی برویم در نظام فقهی که نسبت به تتبع آراء فقهای قبل بی‌اعتنا شویم. آن کاری که الان در رشته‌های فلسفه و علوم عقلی مورد مناقشه است، انجام دهیم بسیار کار خطایی است.

چون فقیه در مجموعه مرجع ناقص و تغییرپذیر (احتمالاً در مورد حدیثی نسخه‌های جدید می‌آید معلوم می‌شود که فلان کلمه ایراد داشته است) خیلی عادی است که نظرش عوض شود. ما در روزگار خود با این پرسش گمراه کننده مواجه می‌شویم که تافقیه‌ی رأی‌ش عوض می‌شود به شوخی یا جدی گفته می‌شود که کی می‌شود فلان حکم را عوض کنند؟ اگر به نظر من فهماندن این نکته که چرا رأی فقیه عوض می‌شود. یک امر بسیار مهمی است. یکی از رسالت‌های مجموعه کسانی که عهده‌دار مطالعات دینی و مباحثات دینی اند. برای مردمی که فاصله از این مجموعه دارند، این است که این را خوب تبیین کنند که چرا رأی عوض می‌شود و آیا می‌شود ادعا کرد که هر موضوعی ممکن است روزی عوض شود؟ محصول کار فقیه حجیت دارد، یعنی من به عنوان کسی می‌خواهم دیدار باشم چاره‌ای جز مراجعه ندارم. بحث منجزیت و معذرت در میان است هیچ کس نمی‌تواند به عنوان این که فلان رأی عوض شد حکم را تعمیم دهد. قمار بزنند چون گویند شطرنج حلال است. این ذهنیت برای فرار از دینداری است. فقیه‌ی که با ساز و کارهای متعین به سراغ مجموعه

مرجعی می‌رود که این مجموعه نقص دارد. این مجموعه برای فقیه محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند. محدودیت‌های او عبارت است از: ۱- پاسخ مناسب را با مراجعه به مرجع ممکن است پیدا نکند گاهی حکم را پیدا نمی‌کند و گاه سوال به فلسفه حکم برمی‌گردد و نمی‌یابد. بسیاری از احکام را که اکنون روبرویم. نمی‌توانیم توجیه عقلایی کنیم با فهم معمولی خیلی از آنها قابل دفاع عقلانی و برون دینی نیست. فقیه محدودیت دارد. اگر او بخواهد ساز و کارها را تغییر دهد یا از خود چیزی اضافه کند آن ثقه بودن و عدالت از بین می‌رود.

۲- محدودیت دیگر این است که در این مجموعه مرجع و مراجعه به آن به شدت از قیاس باز داشته شده است. قیاس از ساز و کارهای ارزشمندی است که می‌تواند انسان را در رویه‌های حقوق عرفی کمک کند که در نظامهای حقوق موضوعه مثال‌هایی از اعمال قانون‌گذاری یا بند کنار هم می‌چینند و رویه‌های قضایی درست می‌کنند. که بعداً به قانون تبدیل می‌شود و برای خروج ازین بست قضات است. (در فقه حنفی این امکان داده می‌شود چون مبتنی قیاس است. در فقه شیعه از قیاس به طور قاطع منع شده. از اینرو کتابهایی در میان فقهای شیعه مثل «اشباه و نظایر» کم می‌بینید. مرحوم ابن سعید حلی (معاصر محقق حلی) که اشباه و نظایر نوشته نظرش اشباه و نظایر است که فقهی مثل سیوطی که شافعی است نوشته. نیست. برای آنها اشباه و نظایر کمک می‌کند برخلاف شیعه و این نکته بسیار اساسی است.

عصب می‌کنند - یگ تصویر مخدوش و ناجوانمردانه از روحانیت اراده می‌دهد. البته ممکن است کسی در لباس متولی دین این کار را کرده باشد اما تعمیم دادن آن به این مجموعه و بالاترین سطوح آن و پایگاه مرجع دین. ناجوانمردانه است. شیخ ابراهیم زنجانی در سال ۱۳۱۲ (زمان رضا شاه) فوت کرده است ۵۷ سال نسخه کتاب در دانشگاه تهران بایگانی بوده و در این مقطع زمانی آن را منتشر کرده‌اند. آدم احساس می‌کند کسانی که مسئول عرضه امور دینی هستند چقدر باید در رفع این بدفهمی‌ها تلاش کنند. در هر حال یکی از مهمترین کارها اصلاح رفتاری و مراقبت عالمان دینی از خود است.

- متن تحریرشده سخیان حجت‌الاسلام طاهری در جمع محققان دفتر تبلیغات اسلامی خراسان